

تاریخ نشر: ۱۲ نوامبر ۲۰۱۲

فصل هشتم

مصالحه ملی و مسایل دفاعی - امنیتی

اندیشه سیاسی مصالحه ملی بنابر ماهیت خویش موضع دفاع بلند مدت از تامین، تحکیم و گسترش صلح و تقویت محمل های آنرا در تمام ابعاد زندگی اجتماعی - اقتصادی داشته و بمثابة اندیشه متضمن امنیت این محتوی و محمل های آن، سیاست ها و عمل نهاد های سیاسی را سمت داده و در تقابل با گرایش های اندیشه یی - سیاسی جنگ طلبانه و محمل های این گرایش، استقامت میبخشد. بنابراین اندیشه سیاسی مصالحه ملی، مانند تمام اندیشه های سیاسی دیگر جانبدار، رزم آرا و رزمنده است. با چنین دیدی، در این بخش، اهداف دفاعی و امنیتی این اندیشه، افزار دستیابی به این اهداف و طرق بکاربرد این افزار را اندکی توضیح مینمائیم. این توضیحات کاملاً با توضیح و تشریح شناخت علمی ابعاد جنگ (بدترین شکل تبارز معضله افغانستان)، همچنان علل و انگیزه های بروز این ابعاد و مبتنی بر آن توضیح اقدامات جهت رفع این علل و انگیزه ها و ختم جنگ، مرتبط و منحمک است. بنابراین:

جنگ در افغانستان دو بُعد دارد. بُعد داخلی و بُعد خارجی. علل اصلی و ریشه یی جنگ در خود افغانستان، در بُعد داخلی معضله افغانستان (مناسبات و ساختار اجتماعی - اقتصادی عقب نگه داشته شده و در موقعیت جغرافیایی - استراتژیک آن) نهفته است.

به همین ملحوظ جنگ شکل نهایی تبارز معضله افغانی به بدترین شکل آن محسوب میگردد و میگردد و ریشه در بُعد داخلی معضله دارد. منطقی است که علل جنگ را نه صرفاً در حیطه انگیزه های تبلیغاتی - سیاسی آن، بلکه در عرصه های مختلف معضله افغانی نیز جستجو، تشخیص و برجسته ساخت.

عمده ترین عوامل ریشه یی جنگ در عقب ماندگی شدید اجتماعی - اقتصادی افغانستان نهفته است. که این عقب ماندگی مهور و نشان خود را در تمام عرصه های مناسبات و ساختار های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و در مجموع زندگی مادی و معنوی جامعه و مهمتر از همه در ذهن و روان انسان جامعه، بجا گذاشته است. احزاب، تنظیم ها، سازمانها و سایر گروه ها و شخصیت های انفرادی افغانی دخیل (مستقیم یا غیر مستقیم) در جنگ، محصول همین جامعه و تضاد های درونی آن (توضیح این تضاد ها در فصل های گذشته صورت گرفته است) اند، که گزینش شیوه های عملکرد شان در مقابل باهم (استفاده از اسلحه گرم)، نیز منتهی در عقبماندگی مناسبات و ساختار های اجتماعی و اقتصادی و روان اجتماعی ناشی از آن دارد.

جنگ سالهای اخیر در افغانستان، نه صرفاً کنش ها و اقدامات ستیزه جویانه دولت های افغانستان و اپوزیسیون مسلح آنها را در مقابله باهم، بلکه کنش ها و اقدامات ستیزه جویانه متقابل میان لایه های مختلف قدرت در درون دولت ها و همچنان طیف های مختلف اپوزیسیون آنان را در برابر هم نیز احتوا مینمود و مینماید. کودتاهای مکرر نظامی بخش های از حاکمیت های دولتی علیه بخش های دیگر و برخورد های دوامدار و گسترده مسلحانه میان تنظیمی «تنظیم های جهادی» - چه در مواضع اپوزیسیون و چه در قدرت دولتی - خود مؤید این کنش های ستیزه جویانه اند.

عمده ترین انگیزه محرک بُعد خارجی جنگ، موقعیت حساس «جیواستراتژیک» افغانستان در عرصه های سیاسی، نظامی و اخیراً اقتصادی است، که توجه دول همسایه، قدرت های منطقوی و جهانکشایان بزرگ را بخود جلب نموده است. علل تداوم و پیچیدگی جنگ کنونی افغانستان چه در شرایط تسلط جنگ سرد و چه بعد از آن نیز، بنابر مداخلات ناشی از دلچسپی های سیاسی، نظامی و اقتصادی دول خارجی معطوف به همین واقعیت بوده و است.

عاملین بُعد خارجی جنگ کنونی، با تشخیص علل و انگیزه های بُعد داخلی، روی آن سرمایه گذاری نمودند و آنانرا رشد و گسترش دادند و عمق بخشیدند. طبیعی است که این همه را هریک از کشور های دخیل خارجی، در شرایط و اوضاع مختلف، تحت ساطر های مختلف مخملی و عوام پسندانه (جهاد مقدس، مبارزه علیه تروریسم، تمایلات و گرایشات تباری، مذهبی، زبانی، سمتی و...) پوشانیدند و از همان ابتدا در خدمت دستیابی به اهداف سیاسی، نظامی و اقتصادی خویش قرار دادند. تداوم، گسترش و تعمیق تدریجی این مسئله، باعث گردید که بُعد داخلی جنگ در مقابل بُعد خارجی آن، کم رنگ و بُعد خارجی هرچه برجسته و تعیین کننده به نظر آید.

در بُعد خارجی معضله افغانستان می باید مجموع اقدامات دول خارجی دخیل در قضایای افغانستان را در نظر گرفت که هریک بنابر دلچسپی های خاص خویش یکی یا گروهی از طرفین داخلی جنگ - این محصول جامعه عقبمانده - را در مقابله با طرف یا طرف های دیگر، در خدمت خویش قرار داده بودند و قرار داده اند. بدین ملحوظ؛ مفهوم است که ختم جنگ و دست یابی به صلح عادلانه و پایدار بدون حل کامل «معضله افغانستان» در ابعاد داخلی و خارجی آن - با در نظر داشت طرف های متعدد این ابعاد - ممکن و میسر نیست و می باید آن را در همین گستره در نظر داشت. این گستردگی است که حل کامل معضله افغانستان را هرچه بیشتر پیچیده، مغلق و از لحاظ زمانی دراز مدت ساخته است.

در عین حال باید توجه نمود، همانطوریکه جنگ نمی تواند یک طرف داشته باشد، راه رسیدن به صلح نیز جاده یک طرفه نیست. در چنین شرایطی گرایش نیروهای متقابل داخلی از «فرهنگ جنگ» بسوی «فرهنگ صلح» با درجه رشد شعور سیاسی و اجتماعی رهبران و فعالین این نیروها و درجه استقلالیت شان از فکتور های مؤثر در بُعد خارجی جنگ، تناسب مستقیم دارد. بنابراین برای تحقیق پیرامون مسئله صلح، اقدامات و تدابیر

طرفهای اصلی جنگ، طیف‌ها و لایه‌های درونی این طرف‌ها و حتی موضعگیری‌های شخصیت‌های مؤثر در میان آنان را می‌باید با همین معیارها مورد سنجش قرار داد.

با عطف توجه به این مشخصه، مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی، سیاست مصالحه ملی بمثابة وسیله دستیابی به این مأمول (گذار از «فرهنگ جنگ» به «فرهنگ صلح»)، سیاست یک طرف اصلی منازعه تحت رهبری دوکتور نجیب الله طی سالهای ۱۳۲۵-۱۳۷۱ خورشیدی بود که در نتیجه تداوم مبارزه حاد درونی این طرف - علیه سنت‌گرایان عقب مانده‌یی که زیر پوشش «مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی» تداوم حضورشان را در قدرت در نظر داشتند - در یک مقطع معین زمانی، زمینه طرح یافت و به تدریج به سیاست مسلط و رسمی این طرف تبدیل و با در نظر داشت اهداف دورنمایی خویش (که بخش‌هایی از آن در فصل‌های گذشته توضیح گردیده است) در عرصه دفاعی و امنیتی؛ دستیابی به اهداف ذیل را در برابر خویش قرار داد:

۱. قطع جنگ و بر «قراری صلح» با توسل به طرق سیاسی، به مثابه گام اول.
 ۲. تنظیم و تعمیل دوکتورین نظامی - دفاعی معطوف به تقویت پروسه صلح و مهار نمودن نیروی قهار جنگ و در نهایت تأمین امکانات مطمئن برای «حفظ صلح».
 ۳. بازسازی تمام عرصه‌های مناسبات اقتصادی - اجتماعی متاثر و یا ناشی از تداوم جنگ، بوسیله تنظیم و تعمیل مبانی حقوقی، تاسیس ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مألوف به رفع مبانی و ساختارهای محرک جنگ، همچنان محوه اثرات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روانی جنگ و تقویت، تعمیق و گسترش پروسه «اعمار صلح».
- پروسه دست‌یابی به اهداف سه‌گانه فوق‌زمانی ممکن بود که جوانب اصلی بُعد داخلی جنگ و یا هم‌نیروهای درخور محاسبه در میان آنان، سطح بلند فرهنگ و استقلالیت سیاسی معطوف به منافع ملی را جهت‌آمدگی همزمان برای شرکت در پروسه صلح تبارز میدادند. ولی متأسفانه در افغانستان بنابر دلایل متعدد، چنین امر ممکن نگردید.

با در نظر داشت چنین وضعیت، اهداف مطروحه سه‌گانه سیاست مصالحه ملی (که در فوق تذکار یافت) بوسیله یک طرف بُعد داخلی جنگ (دولت جمهوری افغانستان تحت رهبری رئیس‌جمهور دوکتور نجیب الله) همزمان، موازی و مرتبط باهم، مورد اجرا قرار داده شد. چنین برخورد بخاطری صورت گرفت تا از یک طرف حقانیت و درستی سیاست مصالحه ملی را برای ذهنیت‌های عامه داخلی و جهانی قابل لمس سازد و از طرف دیگر جوانب متقابل در جنگ را هم تحت فشار اعلام و تعمیل این سیاست و هم تحت فشار ذهنیت‌های عامه، به آن وادار نماید که صداقت مطرح‌کنندگان آنرا باور نموده و سیاست مصالحه ملی را «شعارهای فریبنده میان‌تهی» و یا در بهترین حالت «برخورد تاکتیکی» تلقی نه نمایند. این شیوه برخورد توانست هم در داخل

افغانستان، هم در میان افغانهای مهاجر و هم در عرصه بین المللی، منجمله در سازمان ملل متحد، نتایج ملموس مثبت را در حمایت از خویش به بار آورد.

بنابراین مدافعین سیاست مصالحه ملی در ح.د.خ.ا و بعد در حزب وطن، نیروی بالنده و مصمم سیاسی، تحت رهبری دوکتور نجیب الله بودند که با تبارز سطح بلند فرهنگ سیاسی، تعهد به منافع ملی و آزاد از امر و نهی عاملین بُعد خارجی معضله افغانستان، در تفاهم با جامعه بین المللی (که سازمان ملل مسئولیت انسجام آنرا پذیرفته بود) حل کامل سیاسی معضله افغانستان را بطور علمی مطرح و آنرا گام به گام و در جریان مبارزه حاد، عمق و گسترش و غنا بخشیده و زمینه های نفوذ و اعتبار آن را در بین جامعه، در میان اپوزسیون و در عرصه بین المللی، به تدریج، ترویج و تقویت نمودند. دوکتور نجیب الله معتقد بود که: «وظیفه نیروهای سالم ملی در شرایط حساس کنونی نه انتظار پسیف برای شرایط مطلوب، بلکه فعالیت پر تحرک در جهت ایجاد چنین شرایطی می باشد» (۱). بنیاد گذار و رهبر حزب وطن بارها تاکید مینمود که اگر نیروهای جنگ طلب تلاش مینمایند تا بر ما جنگ را تحمیل کنند، ما تلاش مینماییم و باور ما اینست که میتوانیم و چرا نتوانیم که صلح را بر آنان تحمیل نمائیم. تحمیل صلح بر نیروهای جنگ طلب، خود جانبدار بودن اندیشه سیاسی مصالحه ملی را مؤید است. این جانبداری و مبارزه فعال جهت دستیابی به اهداف سه گانه فوق؛ چنین انکشاف نمود:

۱- انکشافات در زمینه طرق سیاسی حل مسایل مربوط جنگ

حزب دموکراتیک خلق افغانستان که یک طرف اصلی جنگ و بعد ها نیروی عمده در این طرف را تشکیل میداد، در مراحل مختلف بعد از احراز قدرت، برخورد همسان رسمی با مسئله «جنگ و صلح» نداشت. این حزب در مرحله اول بعد از گرفتن قدرت دولتی (هفتم ثور ۱۳۵۷ - ششم جدی ۱۳۵۸ خورشیدی)، با اعتقاد به ایدولوژی طبقاتی و قبول «اصل آشتی ناپذیری طبقات متخاصم»، حل نظامی معضله افغانستان را (در هردو بُعد: داخلی و خارجی آن) مطلق تصور و بر آن پافشاری مینمود، در مرحله بعدی (ششم جدی ۱۳۵۸-۱۴ ثور ۱۳۶۵ خورشیدی) حل نظامی، منحصر به بُعد داخلی معضله بر همان مبنای ایدولوژیک «آشتی ناپذیری طبقاتی» باقی ماند و برای حل سیاسی بُعد خارجی آن بر مبنای نظریه «همزیستی مسالمت آمیز میان دول دارای نظام های مختلف اجتماعی - اقتصادی» عمل نموده، مذاکرات غیر مستقیم ژینو را با پاکستان، تحت سرپرستی سازمان ملل متحد در حالی شروع نمود که جانب پاکستان بر اصل غیر مستقیم بودن این مذاکرات پافشاری مینمود. این مذاکرات را هردو طرف توأم با بازی های سیاسی به هدف دفع الوقت، ادامه میدادند. در مرحله سوم (۱۴ ثور ۱۳۶۵ - کنگره دوم حزب در ششم سرطان ۱۳۶۹ خورشیدی) با انتقاد از برخورد ایدولوژیک ح.د.خ.ا در مسئله جنگ و صلح، حل کامل و همه جانبه معضله افغانستان - در ابعاد داخلی و خارجی - آنرا با وسایل سیاسی به حیث یک اصل اساسی مطرح و بر مبنای آن سیستمی از نظریات سیاسی را ارائه نمود که بر مبنای آن «سیاست مصالحه ملی» انسجام یافت. بعد از کنگره مذکور «حزب وطن» - که در همین کنگره تاسیس گردید - نیز بمتابه مدافع پیگیر همین سیاست، عمل نمود.

باید تذکار نمود که گذار از یک مرحله به مرحله دیگری از مراحل فوق الذکر - که در نتیجه مبارزه حاد درونی در داخل ح.د.خ.ا میسر میگردید - نیروهای بالنده در این حزب عمل نموده و راه را بسوی تأمین صلح می گشودند. در حالیکه محافظه کاران؛ این مدافعین مراحل قبلی و ترسبات ذهنی ناشی از این مراحل در میان رهبران، کادرها و صفوف حزب، باقی و در برابر طرح های جدید مقاومت و سازماندهی مینمودند. اختلال تداوم منطقی پروسه گذار از جنگ به صلح - که به هدف سبوتاژ پلان صلح ملل متحد در اپریل ۱۹۹۲ صورت گرفت - نتیجه کوتاه اندیشی و عمل غیر مسوولانه و ضد ملی همین محافظه کاران نامستقل در درون «حزب وطن» بود.

طرف دیگر بُعد داخلی معضله افغانستان (اپوزسیون) که تنظیم های جهادی (هفت گانه های مقیم پاکستان و هشت گانه های مقیم ایران)، طرفداران محمد ظاهر پادشاه اسبق افغانستان و تکنوکرات های افغانی مقیم غرب شامل آن بودند. باید تذکار نمود که طی سالهای اخیر، لایه یی از میان قومندان های اپوزسیون در داخل کشور که با جوانب خارجی جنگ پیوند مستقیم نداشتند، بنام «قومندانهای داخلی»، همچنان در میان مهاجرین افغانی لایه ای مستقل از تنظیم ها نیز در حال شکل گرفتن بودند.

نیروهای اپوزسیون نیز با مسئله «جنگ و صلح» بر خورد یکسانی نداشتند:

تنظیم های بنیاد گرا (حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی، اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرب رسول سیاف و حزب اسلامی به رهبری مولوی محمد یونس خالص) تحت تاثیر حلقه های نظامی پاکستان و بادر نظر داشت منافع استراتژیک این کشور، بطور رسمی، یکسره و کامل حل سیاسی را رد میکردند. آنها غلبه نظامی را مطرح و در بهترین حالت، بعضی از آنها، تسلیمی بی قید و شرط جانب مقابل را تقاضا مینمودند.

ملی گراها (جبهه نجات ملی به رهبری حضرت صبغت الله مجددی، محاز ملی به رهبری پیر سید احمد گیلانی و حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی)، همچنان حلقه های مربوط به شاه سابق و تکنوکرات های مقیم غرب، طی مذاکرات دو جانبه مخفی، تمایلاتی را برای حل سیاسی مسئله تبارز میدادند ولی بنابر فشار نیروهای مؤثر مطرح در بُعد خارجی معضله، هیچگاه نه تنها حاضر به تأیید رسمی سیاست مصالحه ملی نگردیدند بلکه پیوسته این سیاست را رد و خود نیز - مانند نیروهای بنیاد گرا - هیچ نوع طرحی را بطور رسمی برای حل سیاسی مسئله ارائه ن نمودند.

حزب وحدت اسلامی افغانستان که بر بنیاد وحدت تشکیلاتی تنظیم های هشتگانه مقیم ایران تاسیس گردید، در پروسه بازیه های پیچیده مشترک استخباراتی - که بوسیله ایران و اتحاد شوروی سازماندهی و در همکاری با بعضی از شخصیت های افغانی منصوب در مقامات حزبی و دولتی آن وقت افغانستان تعمیل

میگردید - سازشهای را در برخی استقامت های سیاست مصالحه، بخاطر کسب امتیازاتی تبارز دادند که بعد ها (در سال ۱۹۹۲) از همین امتیازات بخاطر ناکامی پلان صلح ملل متحد، سو استفاده نمودند.

درین میان صرف بخش قابل ملاحظه بی از «قومندانان داخلی» که عملاً در میدانها و معرکه جنگ حضور داشتند و بخش عظیم از رنج جنگ را بدوش میکشیدند و مصیبت های آنها از نزدیک شاهد بودند، تحت تاثیر سیاست مصالحه ملی، به این سیاست لیبگ گفتند، عده بی از آنها بطور علنی موضعگیری نموده در دفاع از این سیاست قرار گرفتند و بخشی هم با قطع جنگ و تبدیل مناطق تحت تسلط شان به مناطق صلح (بدون قبول حضور نیروهای امنیتی و ادوات دولتی) اقدام نمودند. همچنان در میان مهاجرین افغانستان و برخی از روشنفکران افغانی مقیم غرب، گرایش به حل سیاسی معضله افغانستان و تحقق مصالحه ملی تا سهمگیری مستقیم شان درین پروسه تقویت گردید.

۲- دوکتورین دفاعی - نظامی دولت ج. ا. معطوف به مهار نمودن نیروی قهار جنگ

عدم تبارز درک متعالی سیاسی و اراده مستقل ملی بوسیله عده بی از رهبران اپوزسیون مسلح و مبتنی بر آن نپذیرفتن اصل حل سیاسی و صلح آمیز معضله افغانستان و پافشاری شان به حل نظامی این معضله، باعث آن میگردید که دولت جمهوری افغانستان علی الرغم عدم گرایش به تداوم جنگ، ناگزیر گردد - همچنانکه در عرصه سیاسی و تبلیغاتی جهت تقویت پروسه تحقق مصالحه ملی تلاش بعمل می آورد - در عرصه تقویت دفاع نظامی نیز عمل نماید. چنین هدفی در سند رسمی دولتی (دوکتورین دفاعی - نظامی دولت جمهوری افغانستان) بطور دقیق منعکس گردید. این دوکتورین، بوسیله دوکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان طی ملاقات مؤرخ اول سرطان ۱۳۲۸ خورشیدی، در اجلاس وسیع هیئت رهبری قوای مسلح جمهوری افغانستان، ابلاغ شد. در سند مذکور، نخست از همه، دوکتورین نظامی چنین تعریف گردیده است: «اصطلاح دوکتورین نظامی، به سیستم از نظریات رسمی یک دولت در باره خصلت و چگونگی طرق بیشبرد جنگ، به چگونگی تشکیل ساختارهای نظامی و محتوی تعلیم و تربیه منسوبان قوای مسلح اطلاق میگردد. دوکتورین نظامی با علوم نظامی و بطور کل با تیوریهای نظامی این تفاوت را دارد که در دوکتورین نظامی صرف آن رهنمودها و مقررات کامل اصولی نظامی شامل می باشند که اجرای آنان بوسیله تمامی کادرهای نظامی حتمی میگردند. چنین باید فهمید که در باره تیوریهای مختلف نظامی میتوان جروب بحث طولانی نمود ولی هنگامی که برخی از این تیوریها بطور احکام رسمی تثبیت و خصلت دوکتورین نظامی را کسب نمودند، تحقق و اجرای آنان حتمی میگردد» (۲)

هر دوکتورین نظامی و از جمله دوکتورین نظامی جمهور افغانستان، جهات سیاسی، نظامی و تخنیکی - قابل توضیح - را شامل می باشند. درینجا نخست، ابعاد مختلف جهت سیاسی دوکتورین نظامی جمهوری افغانستان را قابل توضیح میدانیم. در سند متذکره درین زمینه؛ چنین تاکید گردیده است: «دوکتورین نظامی جمهوری افغانستان مانند تمامی دولت های صلحدوست از جهت سیاسی خصلت منحصر دفاعی دارد، به این

معنی که دولت ما اصولاً جنگ را بمثابه افزار حل تضاد های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی مردود میداند. تجربه چندین ساله کشور ما بطور قانع کننده نشاد داد که هیچ یک از این مشکلات نتوانست از طریق جنگ حل و فصل گردد. ما سیاست صلح آمیز را تعقیب مینمائیم. ما با قاطعیت و بطور متداوم بخاطر حل صلح آمیز معضلات تلاش مینمائیم. دولت جمهوری افغانستان بر ضد کشورهای دیگر هیچ نوع پلان تجاوزکارانه و اشغالگرانه ندارد» (۳).

افزون بر آن برای حل سیاسی ابعاد داخلی معضله افغانستان، در دوکتورین مورد بحث؛ چنین تذکار گردیده است: «ما نه تنها با دوام جنگ مخالف هستیم بلکه با تمام قوت تلاش مینمائیم که هرچه زودتر به جنگ خاتمه بخشیم، جهت تامین فضای صلح و همکاری در سرزمین افغانستان، در میان مردم کشور خویش و در میان تمامی اقشار جامعه افغانی و برای تاسیس صلح آمیز دولت وسیع البنیاد، شرایط را مساعد سازیم. این سیاست، مورد حمایت اکثریت قاطع مردم افغانستان و بخشی از نیروهای اپوزسیون قرار دارد، بدون شک حیطه این حمایت در آینده هرچه بیشتر گسترش می یابد. امر طبیعیست که تامین صلح و مصالحه ملی صرف وظیفه دولت جمهوری افغانستان نیست، تا وقتی که نیروهای آشتی ناپذیر اپوزسیون و حامیان خارجی آنان از هدف سرنگونی نظام کنونی، تداوم عملیات نظامی و تهدید آنانیکه از دولت جمهوری افغانستان حمایت مینمایند و همچنان از پلان های ماجراجویانه خویش منصرف نشوند، ما چاره دیگر نداریم جز اینکه از وطن محبوب خویش، از شهرها، از قریه ها، از خانه ها، از خانواده ها و از تمامی آن هموطنان شریفی دفاع نمائیم که بر ما باور دارند و در امر تامین مصالحه ملی با ما همکاری مینمایند» (۴).

طرح سیاست مصالحه ملی و تعمیل قاطع و صادقانه آن در عرصه های سیاسی، تبلیغاتی و دفاعی توأم با عدم تبارز درک مستقل و سالم سیاسی عده یی از رهبران «تنظیم های جهادی» و تداوم استراتیژی جنگ طلبانه برخی کشور های خارجی بخصوص پاکستان و با شرکت طیف وسیعی از تروریست های اجیر حرفوی شامل اتباع کشور های مختلف و منسوبان سازمان بین المللی ترورستی (القاعده) ادامه داشت. چنین وضع با وجود امضای توافقات ژینو در ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ و مبتنی بر آن خروج کامل قوای نظامی شوروی از افغانستان در ۱۵ فبروری ۱۹۸۹، نه تنها تغییر نمود بلکه مطابق به استراتیژی ضد افغانی پاکستان، جنگ با شرکت گسترده و وسیع تروریستهای بین المللی و با امکانات بزرگتر مالی، لوژستیک و تخنیک، علیه جمهوری افغانستان ادامه یافت. بی جهت نیست که سالها بعد محمد موسی توانا یکی از رهبران «جمعیت اسلامی افغانستان» در زمینه فقدان دوراندیشی و عدم استقلالیت رهبران «تنظیم های جهادی»، همچنان نقش حکومت پاکستان در ممانعت از پذیرش سیاست مصالحه ملی بوسیله «تنظیم های جهادی»، به رادیو بی.بی.سی؛ چنین اعتراف مینماید: «من خودم در همین لحظات خیلی قانع هستم که اگر ما همراه داکتر نجیب تا جائیکه من خبر دارم خیلی گذشت ها داشت بخاطر اسلام، به نفع اسلام. متحد می شدیم. من این گپ را حالا میفهمم و درک میکنم. لیکن اینکه چه چیزی مانع شد، من فکر میکنم یک چند در صد نداشتن بُعد نظر (دوراندیشی) ما و در عین حال تاثیر اضافه تر، در صدی بیشتر را حکومت پاکستان باعث شد» (۵).

توجه به ابعاد سیاسی، تبلیغی و ترویجی اندیشه سیاسی مصالحه ملی و تاکید مرجح روی این ابعاد، به هیچوجه باعث عدم توجه به بُعد دفاعی و امنیتی مصالحه ملی نگردید. دولت جمهوری افغانستان از همان آغاز اعلام سیاست مصالحه ملی- که خروج نیروی های نظامی اتحاد شوروی از افغانستان را در پی داشت- به تقویت کمی و کیفی قوای مسلح جمهوری افغانستان توجه مسولانه مبذول داشت که بر اساس آن احضارات محاربوی قوای مسلح به سطح عالی آن تدارک گردید، قوای مسلح جمهوری افغانستان از لحاظ کمیت صفوف و کادرهای مسلکی دارای مورال عالی محاربوی گسترش یافت، تخنیک محاربوی پیشرفته و مدرن بکار گرفته شد و اکمالات لوژستیکی کیفیت بهتر کسب نمود. در نتیجه این تدارکات قوای مسلح جمهوری افغانستان طی سالهای دفاع مستقلانه عملاً ثابت نمود که به یکی از قویترین، آبدیده ترین و بامورال ترین قوای مسلح در منطقه، تبدیل گردیده است. افزون بر آن بنا بر خصلت فرادولتی و فرامنطقوی جنگ تحمیلی بر دولت جمهوری افغانستان و شرکت اتباع کشورهای مختلف منطقوی و فرامنطقوی در صفوف و کادرهای اپوزسیون مسلح در میدانهای جنگ و همچنان تسلیح و تمویل آنان بوسیله کشورهای متعدد خارجی، در دوکتورین نظامی جمهوری افغانستان به منظور «محفوظ داشتن حق درخواست کمک نظامی از دوستان بین المللی» نیز چنین قید گردید که: «... بدین ملحوظ دولت جمهوری افغانستان این حق را برای خود محفوظ نگه میدارد که به دوستان بین المللی خود مراجعه نموده و آن افرادی را جلب نماید که میخواهند به رضا و رغبت خود با ما همکاری نمایند. به همگان روشن است که ما دوستان بین المللی زیاد داریم و با اعتقاد و باور کامل در مقابل مداخلات مستقیم خارجی، با ما کمک و همکاری مینمایند، ولی باز هم ما از همکاری با تمام کشورهای خارجی و در گام نخست با کشورهای همسایه- بر بنیاد اصل احترام به حاکمیت ملی، عدم مداخله در امور داخلی همدیگر و برابری حقوق- پشتیبانی مینمائیم» (۲).

اگرچه بعد از خروج کامل نیروهای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان در ۲۲ دلو ۱۳۲۷، قوای مسلح جمهوری افغانستان مسولیت کامل دفاع مستقلانه از کشور را با افتخار و موفقیت به عهده گرفت، مبنی طرح فوق الذکر در دوکتورین دفاعی- نظامی جمهوری افغانستان، حتی به یک فرد خارجی نیز در جبهات جنگی جانب دولت، امکان شرکت داده نشد، ولی معقولیت اصل فوق را در اندیشه سیاسی مصالحه ملی بمثابه امکان مورد استفاده در شرایط ضرور، تسجیل نمود.

۳- بازسازی عرصه های اجتماعی و اقتصادی متأثر و یا ناشی از جنگ

افزون بر علل و عوامل ریشه یی شکل گیری معضله افغانستان- که جنگ شکل نهایی بدترین نوع تبارز این معضله محسوب می گردد- مبتنی بر عقب ماندگی شدید اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور، جنگ خود در پروسه تداوم خویش، شکل گیری فرهنگ مادی و معنوی مخصوص به خود (فرهنگ جنگ) را در تمام ابعاد زندگی اجتماعی- اقتصادی باعث گردیده است. اندیشه سیاسی مصالحه ملی نه تنها افزار اندیشه یی رهنمای عمل سیاسی نیروهای بالنده اجتماعی بخاطر محوه علل و عوامل ریشه یی معضله

افغانستان (عقبماندگی اجتماعی - اقتصادی) است بلکه عمل سیاسی را جهت امحای «فرهنگ جنگ» نیز استقامت داده، ایجاد، گسترش و تحکیم زمینه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را به نفع صلح پایدار باعث میگردد.

در فصل های گذشته این مجموعه، علل و عوامل ریشه یی جنگ در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی توضیح گردیده اند که طرح و تعمیم مبانی حقوقی اقدامات در زمینه بازسازی و نوسازی عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی را شامل میگردند، بنابراین تکرار مجدد آنان لزومی ندارد، ولی درین مقطع لازمی خواهد بود به آن حقایق اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اشاره گردد که از تداوم جنگ متأثر و یا ناشی گردیده اند.

الف- اثرات جنگ بر ساختار اجتماعی کشور:

ساختار جامعه افغانی، قبل از آغاز جنگ های تنظیمی - که نخستین بار مطابق به اهداف استراتژیک ضد افغانی پاکستان و از خاک آن کشور علیه گرایش های ناسیونالیستی سردار محمد داوود رئیس جمهور افغانستان، در سال ۱۳۵۴ خورشیدی، آغاز گردید - دارای شکل و ماهیت قبیلوی بی بود که بنابر رشد برخی مختصات جامعه مدرن، فرسایش آن بسوی تکوین ملت - اگرچه با حرکت بطی - آغاز گردیده بود. بنابراین، مختصات نسبی چنین ساختار اجتماعی، در میان تمام گروه های نژادی کشور - با در نظر داشت سطح رشد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنان - با این تفاوت وجود داشت که در میان ساکنین شهر های بزرگ، این مختصات تا حدودی رنگ باخته ولی در قرا و قصبات کشور برجسته تر مینمود.

طی مدت زمان جمهوریت سردار محمد داوود، نسبت عدم تعمیق اصلاحات اقتصادی و اجتماعی نظام از یک سو و همچنان عدم رشد پایگاه اجتماعی و گسترش سلطه تنظیم های تازه ایجاد شده مجاهدین بر محلات، هیچ یک قادر نگردیدند تغییرات ساختار اجتماعی افغانستان را تحقق بخشند. ولی این تغییرات بعد از سقوط نظام جمهوری تحت رهبری سردار محمد داوود در ثور ۱۳۵۷ خورشیدی و به قدرت رسیدن ح. د. خ. ا، هم بنا بر عملکرد این حزب و همچنان بنابر گسترش ساحه جنگ و تسلط تنظیم های جهادی در محلات، تغییرات در ساختار اجتماعی کشور مشهود و پیوسته تعمیق گردید.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان بادر نظر داشت اعتقادات ایدولوژیک خویش (ایدولوژی طبقه کارگر) تلاش بعمل آورد تا نظام اجتماعی - اقتصادی فیودالی در افغانستان، ساختار اجتماعی و ذهنیت های قبیلوی مربوط آن را با انجام اصلاحات ارضی رادیکال به نفع دهقانان بی زمین و کم زمین، مضمحل ساخته و با تسریع پروسه رشد اجتماعی - اقتصادی و تعقیب «راه رشد غیر سرمایه داری»، به تاسیس نظام اجتماعی - اقتصادی سوسیالیستی دست یابد. فرمان شماره هشتم شورای انقلابی در مورد اصلاحات ارضی و تعمیم آن، پایه های اقتصادی و سایر فرامین شورای مذکور ابعاد دیگر از نظام مذکور را بمنظور ایجاد تغییرات، در تیررس

خویش قرار دادند که از یک سو بنابر صدور و تعمیل معجل هریک از این فرامین ترقیخواهانه در عدم آمادگی های قبلی و لازمی ذهنیت سازی و با بکاربرد شیوه های نامناسب تعمیل آنان و از سوی دیگر بنابر گسترش مقاومت سازمانیافته ضد افغانی از خارج - بخصوص از خاک پاکستان و ایران - و مداخله نظامی اتحاد شوروی، تغییرات هدفمند آغاز شده جهت دگرگونی ساختار اجتماعی، به بیراهه کشانیده شد و نتوانست بطور مطلوب تعمیق گردد و گسترش یابد. ولی با وجود تحقق ناقص، اصلاحات ارضی بنیاد های اقتصادی مالکیت فیودالی بر زمین را در حالی دگرگون ساخت که بنابر ملحوظات فوق، ساختار های قبیلوی و ارزشهای مربوط آن بمثابة افزار مقاومت - منجمله مقاومت مسلحانه - در برابر تغییرات آغاز شده، بوسیله اپوزسیون مسلح ضد دولتی، بکار گرفته شدند. چنین وضعیت باعث آغاز پروسه مهاجرت از شهر ها بسوی کشور های غربی و از روستا ها به طرف پاکستان و ایران گردید.

کمپ های «مهاجرین» افغانی در پاکستان، بر مبانی تنظیمی - قومی تاسیس گردید و همچنان رنگ قومی - مذهبی حضور مهاجرین افغانی در ایران بخاطری برجسته ساخته شد تا مطابق به اهداف از قبل تعیین شده آی. اس. آی پاکستان و استخبارات ایران بتوانند تحت پوشش های مذهبی - قومی، جهت تقویت صفوف تنظیم های جهادی، از میان مهاجرین افغانی زمینه های سربازگیری علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان را مساعد سازند.

با گسترش دامنه مهاجرت از محلات به پاکستان و ایران و ورود مجدد تدریجی گروپ های مسلح به محلات مذکور، آهسته، آهسته ساختار سنتی - قبیلوی در روستا ها، متزلزل و قشر دیگر صاحب نفوذ، شکل گرفت. رهبران تنظیم ها، کادر های محلی سیاسی، قومندانان نظامی و روحانیون طرفدار شان در محلات، جاگزین ساخت سنتی قبیلوی مبتنی بر سیستم خان - رعیتی گردید. این ساختار جدید معیار های سنتی تشخیص را که عمدتاً بر مبنای نسب، سوابق خانوادگی و دارایی تعیین میشد، تغییر داد و مبنای جدید: امکانات نظامی، استعداد و ابتکار جنگی و موقف سیاسی - تنظیمی معیار تثبیت موقف اجتماعی گردید. این جاگزینی جدید، پدیده های ذیل را بروز داد:

- اختلافات، رقابت ها و هم چسبی ها میان سران قبایل به رقابت میان تنظیم ها و قومندانهای محلی آنان، مبدل گشت.
- چون تشکیل تنظیم ها اکثراً بر مبنای خاستگاه قومی از میان مهاجرین افغانی گسترش داده شد، رقابت های قومی و حتی باورها و رفتار قومی و قبیله یی یک بار دیگر در ظرف جدید تنظیمی ادامه یافت، با این تفاوت که اکنون افراد هر قبیله با اتخاذ موضع تنظیمی با تعلیمات نظامی و تخنیک جنگی نیز مجهز بودند.
- بنابر مواضع مذهبی و فرقه یی هر یک از تنظیم ها مانند تسنن، تشیع، وهابی و غیره، اختلاف مذهبی، رنگ تازه تنظیمی - مذهبی یافت.

- رقابت های تنظیم های جهادی - قومی که جهت کنترل بیشتر ساحات، جذب بیشتر امکانات و حمایت های تسلیحاتی، مالی و سیاسی کشورها و سایر منابع خارجی صورت میگرفت، با دفاع از مواضع و منافع تمویل کنندگان شان (مانند: پاکستان، ایران، عربستان سعودی، ترکیه و غیره) به محلات انتقال یافت، یعنی جنگ بر سر مواضع و منافع این کشورها، از طریق تنظیم های جهادی - قومی، با تعصبات مذهبی و اختلافات قومی در آمیخت و باعث برخورد های خونین در روستا های افغانستان گردید.

- با تعمیل و تحقق توطئه بغاوت شمال و کودتای حمل ۱۳۷۱ و به تعقیب آن با انتقال قدرت به تنظیم های جهادی (ثور ۱۳۷۱) و هجوم قومندانان تنظیم ها و رعایای مسلح آنان از محلات به شهرها - از جمله به شهر کابل - ساختار اجتماعی شکل یافته در محلات و مختصات مبارز در فوق تذکار یافته آن، بر شهرها نیز مسلط گردیده، و جاهت مبارز شکل یافته و ارزشهای مدنی شهرها را نیز مورد تهدید و تاخت و تاز قرار دادند.

تسلط قومندانسالاری در محلات و بعداً در شهرها نیز، برخلاف بنیادهای اعتقادی اسلامی - که تنظیم های جهادی مدعی آن بودند - نه بر محور وفاق و انتظام اسلامی، بلکه مطابق به اهداف ضد افغانی آی. اس. آی پاکستان و استخبارات ایران، بر محور نفاق تنظیمی، قومی، مذهبی عمل نموده و تحت چنین پوششی، بدون ارابه و تحقق بدیل، به تخریب همه نهاد های اجتماعی و اقتصادی سنتی و مدرن مبادرت ورزیده و در نتیجه تشدید، تعمیق، گسترش و تداوم بحران را باعث گردیدند.

ب- اثرات جنگ بر ساختار اقتصادی کشور:

همانطوریکه جنگ بمثابة بدترین شکل تبارز معضله افغانستان، اثرات منفی بر ساختار اجتماعی کشور وارد نمود، زمینه های اثرات منفی را بر ساختار اقتصادی کشور نیز مساعد نمود، زیرا از یک طرف جنگ مانع تداوم و تعمیق اصلاحات اقتصادی برنامه یی «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان (ثور ۱۳۵۷ - قوس ۱۳۲۲ خورشیدی)» و «دولت جمهوری افغانستان (قوس ۱۳۲۲ - ثور ۱۳۷۱)» گردید و بخش اعظم منابع اقتصادی یی را بلعید که می باید در پروژه های انکشاف اجتماعی - اقتصادی به مصرف میرسیدند، از جانب دیگر باعث گردید تا بخش بزرگ از پروژه های اقتصادی دولتی و شخصی در عرصه های صنعت، زراعت و مالداري، بند و انهار، تفحص و استخراج معادن، راه ها و موسسات ترانسپورتی، تعلیم و تربیه و... تخریب و یا از فعالیت بازمانند، کتله های بزرگ نیروی انسانی جوان و مستعد به کار، یا از کشور خارج و در صفوف نیروهای مسلح اپوزسیون تنظیم و یا در داخل کشور در صفوف قوای مسلح دولتی گماشته شدند؛ چه بسا که از این میان کشته یا معیوب و معلول و مصاب به امراض روانی گردیدند. امواج با کمیت های بزرگ از کادرهای ملی و مغزهای متفکر کشور، بار بار و با هر تغییر نظام سیاسی، مجبور به فرار از کشور و پناهندگی به ممالک دیگر شدند. کمیت های بزرگ از اطفال، نوجوانان و جوانان از رفتن به مکتب و ادامه تعلیم و تحصیل رسمی محروم گردیده و یا نسبت تداوم وضعیت جنگی، سطح کیفیت نظام تعلیمی و تحصیلی سقوط

نمود. مکتب سوزی، مسموم سازی شاگردان مکاتب بخصوص مکاتب نسوان، تخریب پروژه های اقتصادی، ترور معلمان و کادرهای ملی، بزرگترین بخش عملیات هدفمند ضد افغانی آی. اس. آی پاکستان و استخبارات ایران را تشکیل میداد و تشکیل میدهد که در مراحل مختلف «جهاد»، توسط «تنظیم های جهادی» مقیم آن کشورها، انجام میدادند و انجام میدهند. چه بسا که قدرتمندان کنونی «جهادی» در دولت افغانستان، دیروز خود نیزعامل تعمیل همین عملیات ضد افغانی بودند.

همچنان در عدم حضور ارگانهای دولتی و تسلط دوامدار قومندانهای جهادی در محلات، بنابر برنامه مشخص رشد اجتماعی و اقتصادی از جانب «تنظیم های جهادی»، نوع اقتصاد جنگی در محور قومندانسالاری بوجود آمد. بعد از تعمیل توطئه بغاوت شمال و کودتای حمل ۱۳۷۱ خورشیدی - که انتقال قدرت دولتی در ثور ۱۳۷۱ به تنظیم های «جهادی» را در قبال خود داشت - و هجوم قومندانهای «جهادی» و رعایای مسلح آنان از محلات به شهرها، همین نوع اقتصاد با در خدمت گرفتن نهادها و قدرت دولتی، گستره هرچه بیشتر و بیشتری را احتوا نمود که اشکال عمده تبارز آن عبارتند از:

- اقتصاد مبتنی بر کشت، قاچاق و تجارت مواد مخدر. این مشخصه افغانستان را به یکی از کشورهای رده اول تولید مواد مخدر در جهان، مبدل نموده است. به گزارش دفتر مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل متحد، در سال ۲۰۰۲ میلادی، ۲۱۰۰ تن تریاک در افغانستان تولید گردیده بود و با افزایش ۴، ۳۴ فیصد، تولید آن در سال ۲۰۰۷ به ۸۲۰۰ تن ارتقا یافت. ولی با تشدید فشار جامعه بین المللی و آغاز امحای مزارع قابل دسترسی کشت خشخاش، رقم تولید مقدار تریاک در افغانستان نسبتاً کاهش یافت. براساس گزارش شعبه ملل متحد جهت مبارزه با جرم و جنایت (UNODC) که در پایان سال ۲۰۰۸ میلادی انتشار یافت، طی این سال تولید تریاک رقم ۷۷۰۰ تن را نشان میداد.

- اقتصاد متکی بر غصب املاک دولتی و شخصی و غارت سایر دارایی های منقول و غیر منقول دولتی از جمله معادن و آثار باستانی کشور.

- اقتصاد ناشی از خرید و فروش غیر قانونی و قاچاق جنگ افزارها.

- اقتصاد مبتنی بر فساد اداری، اختلاس و غارت کمک های جهانی به تنظیم های «جهادی» و بعد ها به دولت های متکی بر این تنظیم ها، فروش و اجاره مقام های حساس و پردرآمد دولتی و اخذ رشوه های بزرگ.

- تسلط مافیایی بر بازار ظاهراً «آزاد» و تامین انحصار تعریف نشده گروه های مافیایی بر اقلام پرسود.

- گروگانگیری افراد به هدف مطالبه های بزرگ مالی و پولی و سایر عرصه های «سیاه» اقتصادی.

- بادر نظر داشت وضعیت فوق، فرار سرمایه ها از افغانستان بمنظور پولشویی، به یگ معضله بزرگ اقتصادی مبدل گردیده است. به گزارش لاس انجلس تایم؛ طی یک پروژه تحقیقاتی که به مدت ۲۹ روز بطور نامحسوس در میدان هوایی کابل صورت گرفته بود، روزانه تقریباً ۱۰ میلیون دلار از طریق این میدان هوایی به خارج صورت می گیرد که به گفته زاخیلوال یکی از مشاورین ارشد اقتصادی رئیس جمهور حامد کرزی در آن موقع (اکنون وزیر مالیه) مقصد اصلی خروج این پولها به عمارات متحده عربی، بمنظور پولشویی است.

در عقب هریک از اشکال فوق الذکر اقتصاد - که هر یک میتوانند موضوع جداگانه جهت تحقیقات مشخص قرار گیرند - افراد پر قدرت سیاسی تنظیم های جهادی و قومندانان نظامی آنان چه بسا در زدوبند با مافیای منطقی و فرامنطقی قرار گرفته اند.

ج- اثرات جنگ بر فرهنگ معنوی جامعه افغانی:

جنگ و تداوم آن، نه تنها اثرات گسترده بر سنن، عنعنات، باورها و اعتقادات، سلوک و کردار افراد و همچنان بر زبان و ادبیات، علم و هنر و روان جامعه وارد می نماید بلکه خود موجد برخی مختصات فرهنگی و روانی بخصوص نیز میگردد. مظاهر جنگ - که باعث تلقین افکار و ایجاد و بکاربرد افزار و تعمیل خشونت و تجاوز و یا هم یأس و ناامیدی میگردد - در فرآورده های اندیشه یی، در زبان و ادبیات، در عرصه های مختلف علمی، فنی و هنری و در حالت های روانی، سلوک و عملکرد افراد و در مجموع فرهنگ معنوی و مناسبات اجتماعی میان افراد یک جامعه، تبارز می نماید. بنابراین تداوم جنگ طی زمان نزدیک به چهار دهه در افغانستان نیز اثرات گسترده مادی و معنوی فرهنگی داشته است. این اثرات نه تنها در تبارز خشن تر مختصات عقبمانده جامعه افغانی، بلکه در تبارز و شیوع ابعاد جدید و جدیدتر انواع خشونت، تجاوز و غارتگری، نفاق اجتماعی و همچنان یأس و ناامیدی مشهود است. همچنان مهاجرت کتلوی افغانها به خارج و اقامت طولیمدت آنان در کشور های مختلف، نوع امتزاج ناگذیر جنبه های مثبت و منفی فرهنگی را در میان آنان و بخصوص اثرات گسترده را بر سلوک و روان آن نسلی از این مهاجرین باعث گردیده که درین کشورها تولد و بزرگ شده اند. برگشت دایمی این مهاجرین و یاهم رفت و برگشت متداوم آنان به کشور و روابط اجتماعی شان با افراد و خانواده ها، بر وضعیت فرهنگی کشور بی تاثیر نبوده است و بی تاثیر نخواهد بود. پرداختن به تدقیق و توضیح هریک از ابعاد این اثرات، بحث مفصل تخصصی را ایجاب مینماید.

چون اندیشه سیاسی مصالحه ملی، بمثابة دستگاہ تفکر سیاسی افغانی معطوف به گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح است. بنابراین، این اندیشه نه تنها به شناخت علمی مجموع علل و عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و روانی جنگ در ابعاد داخلی و خارجی آن و همچنان به اثرات فوق الذکر جنگ بر عرصه های مذکور، بلکه بر مبنی چنین شناختی، به تغییر وضعیت ایجاد شده ناشی از جنگ، به نفع محمل های برقراری، حفظ و تداوم صلح علاقمند بوده و عمل سیاسی نیروهای سالم جامعه را درین زمینه، سمت داده و

استقامت میبخشد. بدین ملحوظ، چنانچه بارها تاکید گردیده، پروسه گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح، پروسه بلند مدت است.

برای آغاز این پروسه قبل از همه لازم است درک دقیقی از نظام فرهنگی افغانی، عناصر متشکله مادی و معنوی این نظام، چگونگی اثرات این عناصر بر همدیگر و در عین حال اثرات آنان بر ذهن و روان افراد جامعه و در مجموع بر روان اجتماعی تامین گردد. انگیزه های محرک اثرات ذهنی و روانی جهت از قوه به فعل درآوردن عملکرد افراد جامعه و حرکت های اجتماعی، همچنان عناصر و بخش های از فرهنگ مادی و معنوی افغانی که علل جنگ محسوب گردیده و یا از آن برای تحریک جنگ استفاده افزاری صورت می گیرد، تشخیص گردند. افزون بر آن لازمی است تا عناصر و بخش های از فرهنگ مادی و معنوی افغانی تفکیک و تشخیص گردند که گرایش به صلح را تقویه نموده و یا از آنان جهت تقویت پروسه صلح استفاده افزاری بعمل آمده میتواند.

پرواضح است که عناصر و بخش های دوگانه فرهنگی مذکور (علل تحریک جنگ و صلح و افزار مورد استفاده هریک) در معیارهای ارزشی فرهنگ افغانی (دین و مذهب، زبان و ادبیات، علم و هنر، اقتصاد و معیشت، مراحل و رویداد های تاریخی و مختصات جغرافیایی) وجود دارند. همانطوریکه اندیشه ها و نیروهای سیاسی محرک جنگ، تلاش مینمایند که با شناخت برخی از عناصر و بخش های از فرهنگ مادی و معنوی مساعد، آن ها را در خدمت اهداف شان قرار داده و با استفاده از آن ماشین جنگی مورد نظرشان را پوشش های فرینده فرهنگی بخشیده؛ آن را تمویل و به حرکت درآورند؛ اندیشه سیاسی مصالحه ملی و نیروهای سیاسی معتقد به این اندیشه نیز تلاش مینمایند تا با شناخت عناصر و بخش های مساعد از فرهنگ مادی و معنوی و معیارهای افغانی ارزشی آن، نه تنها آنها را در جهت تضعیف گرایشات جنگی و تقویت پروسه صلح بکار گیرند بلکه پوشش های فرهنگی اندیشه ها و نیروهای سیاسی متمایل به جنگ را نیز عقب زده نیات واقعی آنان را برملا سازد.

باچنین برخوردی طی مدت اعلام و تعمیم پروسه مصالحه ملی (۱۳۲۵-۱۳۷۱ خورشیدی) همانطوریکه دوکتور نجیب الله پیش بینی مینمود، بنیادگراترین بخش های از اپورسیون مسلح دولت جمهوری افغانستان و همچنان حامیان منطقوی و جهانی شان، نتوانستند، هم در میدان های نبرد مسلحانه و هم در عرصه تبلیغات، انگیزه های مردمی تداوم جنگ و ذهنیت های عامه را در طرفداری از داعیه جنگ طلبانه شان، حفظ نمایند. اندیشه سیاسی مصالحه ملی و تعمیم شجاعانه سیاست های کوتاه مدت و دراز مدت مبتنی بر آن، به مرور زمان توانست ذهنیت های عامه افغانستان، منطقه و جهان را بر ضد جنگ و جنگ افروزان بسیج نموده و در نتیجه طرفداران حل نظامی معصله افغانستان را به قبول حل سیاسی و صلح آمیز معصله افغانستان و ادار سازد. بدین طریق آنطوریکه دوکتور نجیب الله میگفت؛ صلح را برایشان تحمیل نماید.

درست در شکلگیری چنین فضایی است که گلبدین حکمتیار یکی از با امکانات ترین، پرمدعترین و بنیادگراترین رهبران اپوزسیون مسلح مقیم پاکستان، بر حقیقت وضعیت ایجاد شده اعتراف نموده؛ مینویسد: «ناکامی عملیات جلال آباد؛ تداوم حکومت نجیب و آتش بس بعضی گروه ها با او؛ یکجا شدن برخی از قومندانان نامنهاد نفوذی با خاد؛ بازگردیدن مجدد شاهراه کابل گردیز به وسیله رژیم؛ گسترش کمربند امنیتی شهر کابل تا لوگر و میدان شهر؛ رفت و برگشت مصوون کاروانهای اکمالاتی رژیم در شاهراه سالنگ؛ انحلال حکومت مؤقت مجاهدین؛ جنگ [احمد شاه] مسعود در شمال علیه حزب اسلامی که به تدریج به محلات دیگر گسترش می یافت؛ تبلیغات شدید خبررسانی های غربی به نفع رژیم کابل و برخلاف مجاهدین؛ عدم اعتراف در مورد حکومت مؤقت مجاهدین از جانب پاکستان و... به چنین حالت خطرناک و سرانجام به چنان رکودی منجر شد که برای شکستن آن به یک ابتکار جدی ضرورت بود.» (۷)

او نیرو و افزار این ابتکار را، نه در میان تنظیم خویش و نه در مجموع تنظیم های اپوزسیون و حامیان خارجی شان می یابد، بلکه در میان مخالفین مصالحه ملی در رهبری ح.د.خ.ا و قوای مسلح جمهوری افغانستان و در میان آنهایی می یابد که خود را مانند گلبدین در بیگانه گم نموده و از افغانیت بیگانه شده بودند.

احمد شاه مسعود نیز بعد از آنکه روی شانه های «ستون پنجم» به کابل انتقال و بر اریکه قدرت تکیه زد، طی ملاقاتی با یک هیئت عربی، در مورد حقیقت وضعیت ایجاد شده ناشی از اعلام و تعمیل سیاست مطالعه ملی؛ چنین اعتراف نمود: «... مسلمانان در روزهای قبل از سرنگونی رژیم سابق به حالتی از ناامیدی رسیده بودند که بازتاب آن در اکثر جبهات ملاحظه میشد. در عین زمان دشمنان خدا دست به کار شدند تا نقشه های خود را عملی سازند و جای حکومت نجیب را به یک حکومت غیر اسلامی دیگر بدهند. همه شما در جریان بودید و اخبار تشکیل حکومت بیطرف را می شنیدید. از تحرکات نماینده ملل متحد [بنین] سیوان میان کابل و پشاور آگاهی داشتید. هیچکس نمی توانست تصور کند که وضع به کجا می انجامد. همگی فاصله گرفتن از مجاهدین را آغاز کردند. حتی نزدیک ترین کسانی که همراه ما در مدت ۱۴ سال صبر و استقامت نشان دادند از جمود و بنبست در اوضاع نظامی به یاس رفته بودند و با در نظر داشت منافع ملت و دولت های شان پل های مصالحه با رژیم نجیب را ایجاد کرده بودند. خود تنظیم های جهادی به حالت بیم و ترس گرفتار شده بودند. همگی متوجه به طرح نماینده ملل متحد بنین سیوان بودند. به طرح تشکیل حکومت بیطرف اکثر تنظیم ها موافقت کردند.» (۸)

در رابطه به این اعتراف احمد شاه مسعود که «به طرح تشکیل حکومت بیطرف، اکثر تنظیم ها موافقت کردند»، گلبدین حکمتیار هم اعترافی دارد و در زمینه بعد از تماس روی توافقات مخفی برهان الدین ربانی با روسها - که در نقل قول ذیل نیز با تذکار کلمه توطئه به آن اشاره مینماید - و فعالیت های بنین سیوان نماینده سرمنشی ملل متحد برای حل سیاسی معضله افغانستان در آن وقت؛ چنین نوشته است: «در مورد شکل حکومت مؤقت، اکثر گروه های افغانی موافقه نموده و لست اعضای کابینه را تهیه و به بنین سیوان سپردند. دو گروه که

یا از اصل توطئه بی خبر بودند و یا به آنان وظیفه داده شده بود با این طرح مخالفت شان را اعلان نمودند، ولی به مخالفت آنان اهمیت خاص داده نشد.

[برهان الدین] ربانی که از جریان مخفی واقف بود، در ظاهر با این طرح و لسست اعضای حکومت موافقت خود را اعلان نمود. بنابراین از اعضای کابینه دعوت بعمل آمد که جهت رفتن به کابل همراه با بنین سیوان، خود را به اسلام آباد برسانند.» (۹)

نه تنها گروه اپوزسیون مسلح افغانی مقیم پاکستان و ایران بلکه کشورهای منطقوی و فرامنطقوی دخیل در معضله افغانستان نیز با تحقق پلان صلح پنج فقره بی سرمنشی سازمان ملل در مورد حل معضله افغانستان، موافقت نمودند.

چنین بود نتیجه مبارزه پراز فراز و نشیب نیروهای معتقد به اندیشه سیاسی مصالحه ملی که تحت رهبری دوکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان و رهبر حزب وطن، با در نظر داشت منافع ملی کشور، همه ظرافت ها و باریکی های مبارزه آگاهانه سیاسی را در اوضاع و شرایط بحرانی در نظر داشتند و با از خود گذری و فداکارانه عمل میکردند تا راه را برای تحقق آرمانهای صلح خواهانه مردم افغانستان باز نمایند. ولی استخبارات روسیه در همکاری با اطلاعات ایران و آی. اس. آی پاکستان - که مخالف تحقق پلان صلح ملل متحد و تامین ثبات در افغانستان بودند - یگانه مجرا و امکان سبوتاژ پروسه تامین صلح و تحقق پلان متذکره را در وجود ریزرف های شان در داخل حزب وطن و دولت جمهوری افغانستان دیدند، تا بدین طریق مسوولیت بزرگ عدم قبول آن را بدوش آنان انداخته و خود بعهده نگیرند، بنابراین مطابق پلان تنظیم شده نخست بغاوت شمال و انکشاف آن را بوسیله «ستون پنجم» شان سازماندهی و در پروسه انکشاف آن «شورای نظار» و «حزب وحدت اسلامی» و بعد از تعمیل و توفیق کودتای حمل ۱۳۷۱، تنظیم های جهادی مقیم پاکستان و ایران را در وجود «حکومت انتقالی اسلامی» توافق شده در مسکو و ساخته شده در پاکستان، وارد معرکه ساختند.

یادداشت‌ها:

- ۱ - بیانیه دوکتور نجیب الله در اجلاس مجلس مؤسسان کنگره جبهه صلح افغانستان، سرطان ۱۳۲۹، برگرفته از مجموعه: بخشی از بیانیه های شهید دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، نشر شده به مناسبت سومین سال شهادت او، گردآورنده: عده بی از افغانهای مهاجر مقیم دهلی، چاپ: دهلی جدید، سال ۱۹۹۹، صفحه ۱۷۱.
- ۲ - بیانیه دوکتور نجیب الله در اجلاس وسیع هیئت رهبری قوای مسلح جمهوری افغانستان، مؤرخ اول سرطان ۱۳۲۸ خورشیدی، نشر شده در روزنامه انیس، منتشره روز شنبه ۳ سرطان ۱۳۲۸، شماره مسلسل ۱۷۷۸۰ و شماره خصوصی ۷۵. متن مذکور از زبان پشتو به دری، توسط نویسنده این اثر ترجمه گردیده است.
- ۳ - مؤخذ دوم.
- ۴ - مؤخذ دوم.
- ۵ - ظاهر طنین؛ افغانستان در قرن بیستم ۱۹۰۰-۱۹۹۲؛ از مجموعه برنامه های بی. بی. سی؛ صفحه ۳۴۷.
- ۶ - مؤخذ دوم.
- ۷ - کلبدین حکمتیار؛ پتی توطئی بر بندگی خیری، صفحه ۲۰؛ برگردان مطلب نقل قول شده، از متن زبان پشتو به دری، بوسیله نویسنده این اثر صورت گرفته است.

۸ - نشریه مجاهد؛ دوشنبه ۱۵ اپریل ۱۹۹۳، صفحه ۴، با ترجمه از هفته نامه معروف «المسلمون» شماره ۴۳۲؛ نشر شده در روز جمعہ مؤرخ دوم اپریل ۱۹۹۳.

۹ - مؤخذ و توضیح ہفتم، صفحه ۷۵.

نام و دین